

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید موسی عثمان هستی

۱۸ اکتوبر ۲۰۱۲

فرید شایان، دم دستگیر پنجشیری

۱

در زندگانی سیاسی جامعه ما طی نیم قرن اخیر، انسانهای خوب و بد، آگاه و نادان، انقلابی و مرتجع، وطنپرست و وطنفروش خلاصه از تمام انواع آن، بیش از صد ها و هزارها نفر وجود داشته که هریک از آنها، در جای خود شان به صفت خاصی مشهور و معروف می باشند. در آن میان یکی از افرادی که در فراکسیون بازی، عدم صداقت و دو روئی، محلی گرائی، نوکری اجانب و بیگانگان، دیده درائی و مظلوم نمائی اگر نگویم سرآمد همه بود، به جرأت گفته می توانم در قطار اول وجود داشت، "دستگیر پنجشیری" است.

این انسان جنایت کار و قاتل بی رحم که بنا به اعتراف خودش، یکی از دستور دهندگان قتل فجیع رئیس جمهور داوود و خانواده اش بوده و نه تنها در تمام جنایاتی که حزب دموکراتیک خلق از آغاز به قدرت رسیدن تا روزی که این جرثومه فساد به زندان افتاد سهیم است، بلکه با رهائی از زندان و سرسائیدن در پیشگاه تجزیه طلبان "ربانی- مسعود" و به مثابه دلال سیاسی به صد ها عضو حزب بد نام و جنایتکار خلق و پرچم را که تبار غیر پشتون داشتند، در پای آنها مسلح ساختن و آنها را مجدداً به جان مردم بی پناه کابل انداختن، طومار ننگین جنایات و خیانتهايش را ادامه داده است.

از اولین روزی که کتاب خاطراتش به دستم رسید و آن را از نظر گذرانیدم، تا اینک که این مختصر را خدمت تان می نگارم به تقاضای یکی از دوستان عزیز که از من خواسته بود، تا نامبرده خودش وارد میدان نشده با وی کاری نداشته باشم و من هم که نمی خواستم حرف آن دوست را نادیده بگیرم، با ده ها چال و تکنیک می خواستم، یک بار پایش را در تقابل با خود در میدان بکشانم، گاهی از وی چیزی به نام نقد گونه یاد می کردم، زمانی از حضور مشترک ما در این جلسه و یا آن جلسه سخنی به میان می آوردم و گاهی هم حتا با تعریف و تمجید می خواستم، او را وادار سازم که چیزی در تکذیب سخنانم اظهار بدارد، تا هم به تقاضای آن دوست عمل نموده باشم و هم دم خرس را یک بار زیرپایم نگهدارم.

مگر هوشیاری استخباراتی این انسان خود فروخته و شاید هم توصیه آن دوست به وی، کار خودش را نموده بود. زیرا در تمام این مدت از سنگ صدا بلند می شد و از دستگیر خان پنجشیری این جاسوس و ظنفروش بی نمونه نه!

تا این که چندی قبل مطلبی به ارتباط تظاهرات سوم عقرب سال ۱۳۴۴ و این که آن تظاهرات در کل اولاً سازمانیافته نبود و در ثانی هر سه شهیدی که در آن روز به خاک افتادند، پنجشیری نبودند، چیزی نگاشتم. خوشبختانه این تذکر همان مرچ تندى شد که نابلد را به قرتک می اندازد. در نتیجه تندى مرچ که "پیشتازی" پنجشیری ها را زیر سؤال برده بود و می توانست و می تواند هویت "بز پنجشیر" را نیز رسوا نماید، نوکر "ک. ج. ب" به دام افتاده بعد از مدتها سکوت بالاخره به جواب من چیزی نوشته و فردی را نیز شاهد معرفی نمود، فردی که به غیر دستگیری پنجشیری و خواجه حافظ که در آن زمان نبود، دیگران همه می دانستند که چگونه آدمی بوده و به کجا وابستگی داشته است.

در اینجا قبل از آن که راجع به پايه سرائی های این جاسوس بی رحم روس و قاتل هزاران افغان آزاد و شجاع و همچنان یکی از لو دهندگان "طاهر بدخشی" یکی از فرزندان آزادیخواه وطن که دست رد به سینه روسها زده، با مرگش لکه ننگی را که از همسویی با حزب و ظنفروشان بردامنش نشسته بود، پاک نمود، مطلبی تقدیم شما خوانندگان عزیز نمایم، لازم می دانم چند نکته را یادآوری نمایم:

۱- من به همان قسمی که از محلی گرائی و قوم پرستی نفرت دارم، از قوم زدائی و یک محل را در کل بدنام و نوکر معرفی داشتن نیز بیزار می باشم. لذا اگر در جریان این مقاله و چه بسا مقالات بعدی، در مقابله با دروغ پردازی های دستگیر پنجشیری، از جواسیس پنجشیر، مرده گاوآن پنجشیری - رحیم غلام بچه و دار و دسته اش- سگان درباری مربوط پنجشیر و یا هم وطن فروشانی از قماش خودش، مسعود، فهیم و یا عبدالله عبدالله و قانونی نام می برم، نباید چنین تعبیر شود که گویا من مخالف و دشمن تمام پنجشیری ها می باشم. خلاف چنان تصور و توهمی من به مردم عادی پنجشیر و شهدائی که در مبارزه علیه روس اشغالگر تقدیم داشته اند، سخت احترام داشته، حساب آنها را از حساب و ظنفروشان پنجشیری جدا می دانم، همان طوری که در مورد مردم سایر مناطق قضاوت می نمایم.

۲- جادارد اضافه نمایم، همان طوری که گفته اند "جاسوس هر قدر هوشیار باشد، بازهم اشتباهی از وی سر می زند و باید منتظر بود و آن اشتباه را درک کرد"، این جاسوس کهنه کار ک. ج. ب. با تمام زرنگی ها و حوصله مندیهای که به خرچ داده، بالاخره به دام افتاد.

۳- از آن جائی که طرف مقابلم این بار فردی است که ادعای فهم در ادب و ادبیات می نماید، لذا توان طرف مقابل را در نظر گرفته، من هم ناگزیرم نوشته های خود را چند باره خوانده و بعد از صحه گذاری ویراستاران به نشر برسانم، لذا در صورتی که بین قسمت های مختلف این بحث احتمالی، اندکی فاصله به وجود بیاید، امیدوارم خوانندگان با من تفاهم داشته باشند.

دستگیر پنجشیری این فراکسیون باز و مگس دوغ هر قدرت، وقتی می خواهد به رد نظرات من در مورد وقایع سوم عقرب سال ۴۴ بپردازد، آدم و عالم را گذاشته، من را به "فرید شایان" حواله داده و از وی می خواهد تا به تأیید نظراتش قلم بردارد.

اینکه گفته اند از رویا پر سیده شد "شاهدت کو، گفت: دم" دستگیر پنجشیری با معرفی "فرید شایان" آن را به اثبات رسانیده است. زیرا صرف نظر از این که آقای "نعیم شایان" چه کسی بود و تا چه میزان مبارزه در کانامه اش داشته

و نظر آقای "غبار" به حیث رهبرش در مورد وی چگونه بوده است، شخص "فرید شایان" پسر آن مرحومی، یکی از افرادی بود که در چوکات سیاست فاسد ساختن اولاده خانواده های سیاسی دوران "ظاهر" پرورش یافته، تملق، چاپلوسی، خود فروشی و مردم فروشی را از همان آوان بلد بود.

وی که تا حدودی از صدای خوشی برخوردار بود، به علاوه آن که به حیث رئیس کنفرانس در لیسه "نجات" به تبلیغ سیاست های دولت وقت می پرداخت، به بهانه همان صدا صرفنظر از طرز تلفظ کلمات به خصوص عربی، به حیث یکی از نطاقان رادیو افغانستان نیز ایفای وظیفه می نمود. نامبرده آن قدر ترسو و بی ایمان بود که از کنار مظاهره عبور نمی کرد تا چه رسد به این که در مظاهره ای خونین حصه گرفته و امروز بتواند حیثیت تأییدگر واقعه ای با چنان اهمیتی را به دوش بگیرد.

گذشته از آن، وقتی من خودم در آن تظاهرات شرکت مستقیم داشتم و به ده ها دوستی که فعالتر از من در آن سهم گرفته بودند هنوز زنده اند، در تماسم چه نیاز بدان است تا به درک خود شک نموده، دنبال نخودسیاه دم دستگیر پنجشیری سرگردان بگردم.

همین امروز وقتی با یکی از دوستانی که در آن روز اندکی جراحت برداشته بود، صحبت نمودم، وی با حضور ذهن کامل از دو نفر و دو موقعیت جداگانه آنقدر به روشنی یادآوری نمود، که می توان گفت می شود وی را تاریخ زنده همان روز به شمار آورد.

دوستانم در جریان بیان دوخاطره چنین گفت:

به دنبال درگیری بین پولیس و مردم مقابل لسیه "حبیبیه" که به صورت عمده بچه های مکتب بودند و به تعقیب آن تانکها مداخله نمودند، در مقابل فابریکه "حجاری و نجاری" فردی که بعد ها وی را شناختیم "ظاهر بدخشی" نام داشت، بر یکی از درخت های پشه خانه سرک دارالامان بالا شده در حالی که کف دست چپ خود را که زخمی شده بود، بلند نموده به مردم نشان می داد، سوگند یاد نمود که تا آخرین قطره خون از حقوق آنها دفاع خواهد نمود. همچنین همین دوست می افزاید:

وقتی بعد از بحث های زیاد میان طرفداران بردن مظاهره به پوهنتون و بردن آن به شهر، بالاخره حدود ساعت ۱۲ ظهر همه به طرف پوهنتون حرکت کردند، وخیل مظاهره چپان به مقابل قبر سید جمال الدین افغان توقف نمودند، اولین سخنرانی که در آنجا به سخنرانی آغاز نمود، مرحوم انجنیر عثمان (معروف به لندی) بود. وی بعد از آغاز صحبت چنین ادامه داد:

"مردم من تا امروز سرخود خود را پیش احدی خم نکرده ام، مگر اکنون به عظمت حرکت شما سر تعظیم فرود می آورم"

بادر نظر داشت شهودی با چنین حضور ذهن، هرگاه قرار باشد از کس و یا کسانی چیزی بپرسم به یقین دست به دامان دم تو، که بعد ها در زمان حاکمیت پرچمی ها، از "ببرک وطنفروش" هم پرچمی تر شده بود، دراز نخواهم کرد. چون گذشته از اعتماد به چشم دید خودم، دوستانی با چنین حضور ذهنی هم می توانند من را در تدوین این نوشته یاری برسانند.

لذا به صراحت متذکر می شوم که تفسیر خودت از آن روز تاریخی، محلی گرایانه، دروغ و عاری از حقیقت می باشد. زیرا تو در تمام موارد خواسته ای که اگر امتیازی وجود داشته است به شکلی از اشکال آن را به پنجشیر نسبت بدهی. همان طوری که قبلاً هم گفتیم من نه تنها مخالف پنجشیر نیستم بلکه یکی از بهترین دوستانم (پهلوان احمد جان) نیز از پنجشیر بوده اگر تمام عالم جنایات احمد شاه مسعود و باندش را ببخشند، من از خون (احمد

جان) که بسیار رذیلانه از طرف مسعود به قتل رسید نخواهم گذشت، بلکه هدف از رد گفته های تو آن است که نباید تاریخ را به بازی گرفته، مطابق خواست و منفعت خود به عوض تاریخ نگاری، تاریخ سازی کرد، کاری که تو از همان اول به آن مشغول می باشی.

بر همین مبناست که تو نه تنها فردی را که بردیوار برآمده سخنرانی کرد پنجشیری معرفی می داری، بلکه به دنبال لاجورد دزدی های باند مسعود و سایر وطن فروشان، به شهید دزدی نیز دست می زنی و فکر می کنی چون زمانی در رأس کمیسیون حزب وطن فروشان بوده ای لذا حق داری حرف آخر را بزنی.

خلاف ادعا و برداشت تو در جریان تظاهرات سوم عقرب، در دو محل درگیری رخ داد، یکی مقابل خانه "داکتر یوسف" صدراعظم منتخب و دیگری در پل باغ عمومی در جوار کلینیک مرکزی دندان. زنده یاد "حسن" شاگرد خیاط که از مردمان چنداول بود نه از پنجشیر، در مقابل کلینیک زخم برداشت، همزمان با آن یکی از کارمندان "دافغانستان بانک" به نام "سرورمخلص" که بر بایسکل خود سوار بوده و گویا به طرف خانه اش روان بود، نیز توسط موتر های عسکری زیر گرفته شد.

تا جایی که من معلومات دارم خلاف جسد زنده یاد حسن شاگرد خیاط که از طرف پولیس به طب عدلی انتقال داده شده و مخفیانه به خاک سپرده شد، چون ورثه "سرور مخلص" از مظاهره و درگیری چیزی یاد نکردند، جسد به خودشان سپرده شد که آنها هم جسد را در "بالا جوی" دفن نموده اند.

این که تو معلوماتت را از کجا گرفته ای، برایم وقتی اهمیت می یابد که بتوانی حد اقل قبر زنده یاد "حسن" شاگرد خیاط را نشان بدهی، در غیر آن بعد از یک عمر دروغ گفتن و چاپلوسی و وطن فروشی، اینک که به مرگ طبیعی ات چیزی نمانده، بیش از این دروغ نگفته شارلاتی و تفرقه افگنی نکن. مرگ طبیعی گفتم، زیرا از لحاظ سیاسی تو و تمام حزبتان مرده به دنیا آمده بودید و تما آنچه را بر مردم ما روا داشتید، تعفن همان نعش مردار شده است که تاریخ خاک از روی آن برداشت.

از آن گذشته، شعر طویل "ظلم بی حد پادشاهی را ببین" که در همان روز سروده شده نمایندگی از آن دارد که حرکت مردم و خواست رویارویی آنها با دولت شاه، عمیقتر و بیشتر از آن بود که سگهای دربار از قماش بیرک، تره کی و یا تو بتوانید اکنون بعد از ۴۷ سال آن را بدزدید، به خصوص تو که هیچ زمانی جرأت مبارزه رویارویی را نداشته ای نمی توانی چنین ادعاهائی بنمائی، در غیر آن اگر واقعاً می خواهی راجع به آن روز چیزی بنویسی، زیاد زحمت نکش فقط بنویس که آن شعر از چه کسی بود.

ادامه دارد